

صدای اقتدار ملت

(منتشر شده در سایت بی بی سی، در مجموعه مطالب " من پس از انتخابات "

- ۱۷ ژوئن ۲۰۰۹)

نیلوفر بیضایی

پیش از انتخابات نوشتم شرکت کردن در انتخابات غیر دمکراتیکی را که تمام قواعد آن توسط نهادهای غیر انتخابی تعیین می شود درست نمی دانم. نوشتم که هر چند دعوا میان جناحهای گوناگون حکومتی واقعی ست، اما موضوع این نبرد نه حقوق ملت، و نه آزادی و دمکراسی ست. موضوع این نبرد تامین سهم و منافع جناحی ست میان نیروهای تشکیل دهنده ی حکومت ایدئولوژیک اسلامی که زمانی در کنار یکدیگر بوده اند و به مرور زمان منافعشان در تقابل با یکدیگر قرار گرفته است. اختلافات این نیروها در زمان حیات آیت الله خمینی آغاز شد اما امکان بروز عینی نیافت، چرا که رهبر کاریسماتیک بعنوان منشاء مشترک قدرت این نیروها، منافع و مصلحت نظام را فرای تمام اختلافات جناحی قرار داده بود. پس از مرگ خمینی این اختلافات دوباره بالا گرفت و در دوران انتخابات دهم ریاست جمهوری در جریان مناظره های تلویزیونی به عریانترین شکل در معرض دید و شنود همگان قرار گرفت. منتها آن فضای انتخاباتی فضایی بود که پس از دوران یاس چند ساله ی عمومی می رفت تا دوباره چاره ی راه را در جانبداری یکی از جناحها باز یابد و چون تصمیم بر شرکت بود، حمایت بی قید و شرط در پی آمد و شور و هیجان "حق" دیدن یک جناح و "ناحق" دیدن دیگری، اسطوره ی دو پاره ی نگاه خیر و شر و حق و باطل ایرانی را باز زنده کرد و اینچنین شد که در نگاه بسیاری عالیجناب سرخ پوش در برابر رهبر مستبد مظلوم دیده شد و آنچه در پس این مناظرات می شد درباره ی مافیای قدرت و ثروت بوضوح دریافت، از نظرها و مناظرات دور ماند. بدینگونه آنچه برای جلب اعتماد بعنوان گزینه ی "بد" و "بدتر" منظور می شد، به ناگاه به شعار آشنای "دیو چو بیرون رود فرشته در آید" بدل شد و اطمینان از پیروزی "فرشته" بر "دیو" چنان بر فضا غالب شد که هر سخنی برای یادآوری اینکه ای مردم عزیز، هم میهنان فرهیخته، استفاده از جنگ قدرت در حاکمیت یک معنا دارد و خود را به تمامی به یکی از طرفهای ماجرا سپردن معنای دیگر، شنیده نشد. گفته شد که هر چه شرکت گسترده تر شود، امکان تقلب کمتر خواهد شد و در چنین فضای تهییج آمیزی، کمتر کسی جرات کرد در این ادعا شک کند. اگر هم کسی اشاره ای کرد، بسرعت "دشمن" و "خواهان نابودی ایران" و "دور افتاده از واقعیتها" خوانده شد و بدین ترتیب همان تک صداها نیز در نطفه خفه شد.

نتیجه اینکه گسترده ترین طیف های جامعه ی ایران یعنی ۸۵ درصد پس از سی سال تجربه ی زندگی در زیر سایه ی پدرخوانده ها در انتخاباتی شرکت کردند که نتیجه اش آشکارترین تقلب انتخاباتی این سی سال شد. یعنی آنچه اتفاق افتاد صد و هشتاد درجه با آنچه از سوی سازماندهندگان فکری این شرکت گسترده ادعا شد، متضاد بود!

اینک اما ورق دارد برمی گردد. هزاران نفر که بیشترینشان را جوانان این سرزمین تشکیل می دهند، همانها که برسم عادت شاید، باز به حرف "بزرگترها" اعتماد کردند، در سراسر ایران به خیابان آمده اند. آنها برای دفاع از حقوق انسانی خود به میدان آمده اند.

چهار کاندیدا از سوی نهادهای قدرت پیشنهاد شدند. چهار نفری که شاید اگر ایران کشوری دمکراتیک می بود و نمایندگان فکری طیفهای گسترده ی سکولار ایران امکان کاندیدا شدن می داشتند، هیچیک کاندیدای محبوب آزادیخواهان ایران نمی بود. با اینهمه و در این میدان محدود و در زمین بازی حکومت اسلامی باز بناچار برای رئیس جمهور نشدن یکی به میدان همین بازی آمدند. اما همین آراء تحمیلی و از سر ناچاری نیز برسمیت شناخته نمی شود.

مردم میهن ما به میدان آمده اند تا بگویند نه "خس و خاشاک" که شهروندان جهان امروزند. حق شهروندی می خواهند، حق زندگی انسانی می خواهند. حق آزاد بودن، آزاد زیستن، آزاد اندیشیدن، حق انتخاب.

این نمایش اقتدار ملتی است که دیگر تحمل تحقیر و دروغ و پایمال شدن اولیه ترین حقوقش را ندارد. این صدای آن بخش پنهان مانده، سرکوب شده اما آینده ساز ایران است. ایرانی که از صد و اندی سال پیش حساب خود را از مناسبات استبدادی "خاورمیانه ای" جدا کرده است. ایرانی که روح و اندیشه ی آزادیخواهانش را همواره در بطن وجودش حفاظت کرده و چون گنجی گرانبها در نا خودآگاه تاریخی اش با خود حمل کرده است.

بار دیگر گستره ی اقتدار ملت ایران به گستردگی و به وسعت این سرزمین پهناور، نیمه ی پنهان شده در پس پرده ی سرکوب را باز می نمایاند. اقتداری که چهار خواست اساسی را به سر فصل حضور تاریخی خود بدل کرده است. جدایی دین از حکومت، تامین آزادیهای فردی، اجتماعی و سیاسی، دمکراسی و حقوق بشر. نیاز به عملی شدن این خواستها که در ایران کنونی پیوندی جدانشدنی با یکدیگر دارند، اینک آنچنان با حیات ملی ما در هم آمیخته است که عدم تحقق آنها ناشدنی بنظر می رسد.

آیا سرزمینم سر انجام خواهد توانست خود را از "پدر خواندگان" و ذهنیت "پدر خواندگی" برهاند و ببالد و بشکوفد و بسازد؟